

جلوه‌های نحوی و بیانی در آیات قرآنی^(۱)

«قسمت اول»

ترجمه: علی چراغی
دبیر عربی



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
هَلْ اَتَىٰ عَلٰی الْاِنْسٰنِ حِیْنٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ یَكُنْ شَیْئًا مَّذْکُوْرًا ﴿۱﴾

اشاره

آن چه در این شماره حضور خوانندگان ارجمند تقدیم می شود، بیان گوشه‌هایی از جلوه‌های نحوی و بیانی سوره‌ی مبارکه‌ی «انسان» است. و سخن را با پرسش درباره‌ی نام این سوره‌ی مبارکه آغاز می کنیم:

آن گاه به یادش می آورد که روزی از این دنیا خارج خواهد شد و رو به سوی جهانی گسترده‌تر و پر از نعمت خواهد گذاشت و یا این که پا به جهنمی خواهد نهاد که غل و زنجیر در انتظار اوست! و چون تمام آیات سوره به انسان و مراحل پیدایش و فرجام او می پردازد، مناسب آمد که نام «انسان» برای آن برگزیده شود.

* وجه تسمیه‌ی این سوره به سوره‌ی «انسان» چیست و آیا این عنوان، با محتوای سوره‌ی یاد شده تناسبی دارد؟
○ اگر نظری اجمالی و گذرا به محتوای آیات این سوره بیندازیم، خواهیم دید که آیات آن انسان را متوجه زمانی می کند که نطفه‌ای درهم‌آمیخته بوده و سپس به انسانی مکلف تبدیل گشته است.

*** آیا حرف «هل» در
نخستین آیه ی این سوره برای
«استفهام» آمده است؟**

○ به باور بسیاری از مفسران و اهل لغت، «هل» در این آیه به معنای «قد» به کار رفته است. اما این «قد» به منظور «إخبار» به کار رفته، بلکه مسبوق به همزه ی استفهام محذوف «أَقْدُ أَتَى...» است. بنابراین، جمله استفهامی است، اما به قصد «تقریر» و نه استفهام واقعی. زیرا پاسخ به سؤال «هل أتى على الإنسان حيناً من الدهر لم يكن شيئاً مذكوراً»^۲، پیوسته «نعم» است و کسی منکر این حقیقت نمی شود که روزگاری وجود داشته که انسان در کتم عدم بوده و هیچ نشانی از او نبوده و بعداً از هیچ آفریده شده است. اما پاسخ مشخص به این آیه، پرسش دیگری را مطرح می کند و آن این که: پس چه کسی انسان را از هیچ آفرید؟! در این جا خداوند پاسخ می دهد: «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ»^۳!! و این «انسان» هرکه باشد، روزگاری هیچ بوده است!

*** آیا انسانی که در این آیه از وی نام برده شده، شخص خاصی است؟**

○ پاسخ به این پرسش از دیدگاه مفسران متفاوت است. زیرا به باور گروهی از ایشان، این «انسان» حضرت آدم(ع) است و آدم(ع) پیش از آن که خداوند او را از گل بیافریند و از روح خویش در وی بدمد، چیزیکی بوده، لیکن قابل ذکر نبوده است. اما به اعتقاد جماعتی دیگر، منظور حق تعالی خود «انسان» است و آیه ی شریفه ی «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نَظْفَةٍ امشاج»^۴ را شاهد می آورند که فرزندان حضرت آدم(ع) را شامل می شود و نه خود آدم(ع) را. زیرا آدم(ع) را از هیچ آفرید و دیگر انسان ها از نطفه ی آدم و فرزندان او نشأت می گیرند.

*** اگر مراد از معنی عبارت «لم يكن شيئاً مذكوراً» نفی مطلق است، چرا لفظ «مذكوراً» را آورده و همانند آیه ی ۹ سوره ی مریم فرموده است: «و لم تك شيئاً»؟**

○ برای آوردن لفظ «مذكوراً» چند دلیل وجود دارد، از جمله این که: آوردن لفظ «مذكوراً» اشاره ای است به تمام مراحل تطور انسان. زیرا انسان را ابتدا از «هیچ» خلق فرمود. در این صورت از

«نیست»

به «هست» مبدل

شد. اما این «هست» قابل ذکر نبود.

سپس مبدل به «نطفه ای مخلوط» گشت.

حال اگر لفظ «مذكوراً» در این آیه آورده نمی شد، مرحله ی میانی آفرینش انسان نادیده گرفته می شد و این خلاف ذکر توالی مراحل آفرینش انسان در این سوره است.

*** با این پاسخ، سؤال دیگری مطرح می شود: پس چرا خداوند در آیه ی (۹) سوره ی مریم به جای «و لم تك شيئاً» فرموده است «و لم تك شيئاً مذكوراً»؟**

○ اگر به آیات سوره ی مریم نگاه کنیم، خواهیم دید که خداوند به زکریا(ع) مژده داد که صاحب فرزندی به نام یحیی خواهد شد و زکریا(ع) عرض کرد: با وجود این سال خوردگی چگونه صاحب فرزند خواهم شد؟ آن گاه خداوند در پاسخ وی فرمود: «وَلَقَدْ خَلَقْتَك مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَكُ شَيْئاً»^۵ یعنی این که تو را پیش از این از «هیچ» آفریدم. و اگر لفظ «مذكوراً» را نیز می آورد، معنی «هیچ» نقض می شد و آن گونه که باید، قدرت خدا را بیان نمی کرد. زیرا آفرینش انسان از «هیچ»، نسبت به آفریدن وی از یک شیء «مذکور»، بسیار دشوارتر است و اصولاً این دو وضعیت با هم قابل مقایسه نیستند.

*** چرا به جای فعل «أتى» از فعل «جاء» استفاده نشده است؟**

○ کاربرد فعل «أتى» در قرآن برای کارهای سهل و آسان است. اما فعل «جاء» در مواردی به کار می رود که کار سخت تر و دشوارتر باشد. و خداوند متعال با آوردن



فعل «آتی» خواسته است به انسان

بفهماند که خلقت او برای خداوند بسیار آسان بوده و

حق تعالی از این بابت متحمل هیچ سختی و مشقتی نشده است.

* دلیل مقدم شدن شبه جمله «علی الانسان» بر فاعل (حین) در این آیه چیست؟

○ زیرا در این آیه سخن از «انسان» است و نه «الدهر» (زمان و روزگار). زمان می گذرد و موضوع بحث انسان است. در ضمن در سیاق سخن، «انسان» مهم تر از «دهر» است، از این رو جار و مجرور بر فاعل مقدم شده است.

* می دانیم «إنا» هم افاده‌ی تأکید می کند و هم افاده‌ی تشریف و تعظیم (إن + نا). دلیل آغاز شدن آیه‌ی دوم «إنا خلقنا الإنسان من نطفة أمشاج نبتليه فجعلناه سميعاً بصيراً»^۶ با کلمه‌ی «إنا» چیست؟ و چرا اسم «إن» بر خبر آن (جمله‌ی فعلیه) مقدم شده است؟

○ زیرا هم کار آفرینش انسان کاری بزرگ و باشکوه است و هم مقدم شدن اسم «إن» بر خبر آن معنای «قصر» و «حصر» را القا می کند؛ یعنی: «نحن وُحَدْنَا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ»^۷.

* دلیل تکرار لفظ «انسان» در آیه‌ی دوم چیست و چرا به جای آن از ضمیر «ه» استفاده نفرموده و نگفته است «خلقناه»؟

○ همان طور که قبلاً نیز گفته شد، مفسران در مدلول کلمه‌ی «انسان» اختلاف نظر دارند. برخی او را خود حضرت آدم(ع) می دانند و برخی دیگر ذریه و نسل حضرت آدم. تکرار کلمه‌ی «انسان» در آیه‌ی دوم نشان می دهد، قطعاً منظور ذریه‌ی حضرت آدم است و در نتیجه می توان ادعا کرد که مقصود از «انسان» در آیه‌ی نخست، به احتمال زیاد، شخص حضرت آدم(ع) بوده است.

* کلمه‌ی «أمشاج» مفرد است یا جمع؟ و اگر جمع است به چه دلیل به صورت جمع آورده شده است؟

○ کلمه‌ی «أمشاج»=أخلاق» هم به صورت مفرد به کار می رود و هم به صورت جمع. مفرد آن «مَشِج» و «مَشَج» است و بر وزن «أفعال» جمع بسته می شود؛ مانند: شریف/أشراف و بَطَل/أبطال.

کلمات «مَشَج» و «مَرَج» هم از لحاظ ساختار یکسان اند و

هم از

نظر معنا بر یک مفهوم

دلالت می کنند. در قرآن کریم واژگان

بسیاری وجود دارند که هم بر مفرد دلالت دارند

و هم بر جمع؛ از قبیل:

- بَشَرٌ برای مفرد أَبَشَرًا مَنًّا واحداً تَبِعَهُ.

برای جمع مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلَنَا.

- فُلُكٌ برای مفرد و آيَةٌ لَهُمْ أَنَا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي

الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ.^{۱۰}

برای جمع حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرِينَهَا

بَرِيحٍ طَيِّبَةٍ.^{۱۱}

- طفل: اغلب برای مفرد به کار می رود و جمع

این «اطفال» است.

برای جمع وَالطُّفُلِ الَّذِينَ لَمْ يُطَهَّرُوا عَلَى عَوْرَاتِ

النِّسَاءِ.^{۱۲}

اما چرا به معنی جمع به کار رفته است؟

بله، می توانست بگوید: «نطفة مشيجه» یا «نطفة مَشِج»، اما لفظ «أمشاج» را برگزیده است تا معنی «کثرت و در هم آمیختگی» را القا کند. کما این که برای بیان مفهوم خشک و بی آب و علف بودن زمینی می گویند: «أَرْضٌ قَفْرٌ». اما اگر گفته شود «أَرْضٌ قَفَارٌ» بدان معناست که تمام اجزای این زمین مستقلاً خشک و بی آب و علف است و به عبارت دیگر، هر جزئی از آن را که در نظر بگیری، خشک و بی آب و علف است.

* چرا به جای عبارت «نَبْتَلِيهِ» نفرموده است «نَبَلُوهُ»؟

○ زیرا در فعل «نبتليه» مبالغه‌ی بیشتری وجود دارد.

همان طور که در فعل «اصطبر» نسبت به فعل «صبر»

مبالغه‌ی افزون‌تری

هست و اصولاً باب «افتعال»

معنای مبالغه دارد. به همین دلیل در «کَسَب» مبالغه وجود

ندارد، ولی «اکتسب» متضمن معنی مبالغه است. بنابراین، وقتی خداوند فعل «نبتلیه» را به کار برده، قصد القای مفهوم مبالغه در امتحان را داشته است. این مفهوم در سوره‌های متعددی از قرآن، نظیر سوره‌ی آل عمران (ولیتلی الله ما فی صدورکم) و سوره‌ی احزاب (هنالک ابتلی المؤمنون و زلزلوا زلزلاً شدیداً)، آمده است. * آیا همیشه فزونی حروف در ساختار کلمه، دلیل بر فزونی معنی است؟

○ خیر، گاهی عکس این قاعده مصداق پیدا می‌کند؛ مانند «حَدِر» = صیغه‌ی مبالغه که از «حاذر» = اسم فاعل «حروف کمتری دارد، ولیکن معنی مبالغه را می‌رساند.

* در این جا یک سؤال مطرح می‌شود: حال که فعل «نبتلیه» به دلیل برخوردار بودن از معنای مبالغه، بر صیغه‌ی ثلاثی مجرد آن برتری دارد، چرا در آیه‌ی (۲) سوره‌ی مبارکه‌ی «ملک» که می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ»^{۱۳} از فعل ثلاثی مجرد «يَبْلُو» استفاده شده است؟

○ اگر خوب دقت کرده باشیم، این آیه با عبارت «العزیز الغفور» خاتمه یافته و «غفور» بودن خداوند «تحفیف» و آسان‌گیری را ایجاب می‌کند، نه تشدید و سخت‌گیری را. و اگر می‌فرمود «لِيَبْتَلِيَكُمْ»، آن وقت با «غفور» که اتفاقاً در اصل صیغه‌ی مبالغه هم هست، تناسب نداشت و تخفیف قائل شدن در امتحان، بخشی از مغفرت است. نکته‌ی دیگر این‌که وقتی در سوره‌ی «انسان» از «ابتلاء» نام برده می‌شود، «فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا» و «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ» نیز آن را همراهی می‌کند. اما در سوره‌ی «الملک» بلافاصله پس از آیه‌ی مورد بحث، به خلقت آسمان‌ها اشاره می‌فرماید.

* اکنون یک پرسش نحوی مطرح می‌شود و آن این‌که «نبتلیه» در این آیه چه نقش و اعرابی دارد؟

○ «نبتلیه» جمله‌ی فعلیه‌ای است که محتمل دو معنی است:

الف) به

معنی «لِنَبْتَلِيَهُ» (تا او

را بیازماییم؛ همانطور که در سوره‌ی

ملک فرمود: «لِنَبْلُوَكُمْ»). این جمله را جمله‌ی

«استثناویه» می‌نامند و افاده‌ی «تعلیل» می‌کند.

ب) احتمال دارد که حال از فاعل باشد و

می‌دانیم که حال بر سه قسم است:

۱. حال مقارنه: مانند «جاء ماشياً» و «شربتُ الماءَ بارداً». «حال در اکثر موارد به همین معنا و منظور به کار می‌رود.

۲. حال مقدرة: در این نوع حال، فعل در یک

زمان و حال در زمانی دیگر و در آینده واقع می‌شود؛

مانند: «وَبَشِّرْهُمْ بِاسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ». ^{۱۴} و

می‌دانیم در این آیه، میان زمان بشارت دادن اسحاق

به حضرت ابراهیم (ع) تفاوت وجود دارد و آن زمان،

اسحاق حتی هنوز در رحم مادرش هم نبود. هم چنین

است آیه‌ی «لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ

مُحَلِّقِينَ رُؤُوسِكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ». ^{۱۵} می‌دانیم که دو

عمل سر تراشیدن و ناخن کوتاه کردن پس از طواف و

سعی انجام می‌شوند؛ یعنی فعل در یک زمان و حال

در زمانی دیگر و در آینده واقع می‌شوند.

۳. حال محکیه: که ممکن است مربوط به

گذشته باشد.

بنابراین، این جمله (نبتلیه)، هم می‌تواند

«استثناویه» باشد و هم حال از فاعل یا حال از مفعول.

و اگر بالام (نبتلیه) می‌آمد، فعل افاده‌ی معنی «تعلیل»

می‌کرد. اما صیغه‌ی «نبتلیه» همه‌ی معانی مذکور را

شامل می‌شود و اتفاقاً همه‌ی این معانی، مورد نظر

هستند .

* چرا به جای «سمیعاً بصیراً» نفرموده است : «سمیعاً و بصیراً»؟

○ علت آوردن این دو صفت به صورت پیوسته و بدون حرف عطف آن است که موهوم این معنی نباشد که خداوند انسان را بر دو نوع آفرید : «گروهی شنوا و گروهی دیگر بینا .

* چرا به جای صیغه ی «سمیع» از صیغه ی مبالغه ی «سَمَاع» استفاده نشده است؟

○ در هر کجای قرآن که «سمیع بصیر» آمده ، یا به عنوان صفت برای خداست و یا صفت برای انسان ؛ آن هم در مقام «مدح» . اما هر کجا «سَمَاع» به کار رفته ، در توصیف انسان و آن هم در مقام «ذم» بوده است .^{۱۶} و چون در سوره ی مبارکه ی «انسان» سیاق سخن ستایش انسان همراه با منت نهادن بر اوست ، لازم آمد که به جای «سَمَاع» از «سمیع» استفاده شود .

* چرا در آیه ی سوم (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا)^{۱۷} ، «شاکراً» (اسم فاعل) و «کفوراً» (اسم مبالغه) ، هر دو به صورت اسم فاعل یا صیغه ی مبالغه نیامده اند؟

○ زیرا «شکور» به جهت مصداق اندک است و به همین دلیل می فرماید : «و قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ» .^{۱۸} لذا اگر به جای «شاکراً» از اسم مبالغه ی «الشکور» استفاده می فرمود ، «شاکرین» که اکثریت را تشکیل می دهند ، جدا می شدند ؛ و اگر به جای صیغه ی مبالغه ی «کفوراً» از اسم فاعل «کافراً» استفاده می فرمود ، خلاف کاربرد این واژه در کل قرآن بود ؛ زیرا در قرآن ، پیوسته لفظ «کافر» در مقابل «مؤمن» به کار رفته و هرگز در مقابل «شاکر» به کار نرفته است (فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُّؤْمِنٌ) .

* علت مقدم شدن «الشاکر» بر «الکفور» چیست؟

○ علت مقدم شدن «الشاکر» ، مقدم بودن نعمت هایی است که خداوند متعال در این سوره ضمن ۱۷ آیه به ذکر آن ها پرداخته است .^{۱۹} نکته ی دیگر این که در پایان سوره ، «رحمت» را بر «عذاب» مقدم می کند و می فرماید : «يَدْخُلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِي وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» .^{۲۰}

نکته :

در تمام قرآن فقط یک جا

لفظ «کفر» بر «شکر» مقدم شده و آن

سوره ی مبارکه ی «زمر» است ؛ آن جا که

می فرماید : «إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَ لَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَ إِن تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»^{۲۱} و دلیل این امر آن است که هم پیش از این آیه از «کفر» و «کافرون» یاد شده است^{۲۲} و هم اواخر سوره ی نخست به ذکر وضعیت کافران می پردازد ، و آن گاه از پاداش دادن به «شکرگزاران» سخن به میان می آورد .^{۲۳}

* با توجه به آیه ی ۴ سوره ی مبارکه ی «انسان» که می فرماید : «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلْسَلًا وَ أَغْلَالًا وَ سَعِيرًا»^{۲۴} ، فرق میان «أَعْتَدْنَا» و «أَعْدَدْنَا» چیست؟
○ هر دو کلمه در قرآن کاربرد دارند و گرچه به ظاهر از نظر معنا مترادف هستند ، لیکن اختلاف ظریفی میانشان وجود دارد و آن این که در فعل «أَعْتَدْنَا» معنای حضور و قُرب وجود دارد و «العْتید» (الحاضر) است (وَ أَعْتَدْتْ لَهُنَّ مَتَكْنًا)^{۲۵} ؛ لیکن «إعداد» به معنای «آماده کردن» است :

– وَ أَعْدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ . (أَعْدُوا= هَيَّؤُوا ← آماده کنید)

– وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعْدُوا لَهُ عُدَّةً .^{۲۷}

* با توجه به عبارت «إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا» ، در این آیه «للكافرین» را آورده است و می دانیم که «کافرین» جمع «کفور» نیست ، زیرا جمع مکسر و زن «فَعُول» ،

«فُعِلَ» است؛ مانند:

رَسُولٌ ← رَسُولٌ، صَدُوقٌ ← صَدُوقٌ.

حال سؤال این است که چرا در آیه ی ۴، به جای «أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ» فرمود «أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِ»؟

○ اگر می فرمود: «إِعْتَدْنَا لِلْكَافِرِ»، این گمان پیش می آمد که عذاب فقط شامل کسی می شود که در کفر ورزیدن مبالغه می کند و عذابی در انتظار «کافر» نیست. اما با آوردن لفظ «الکافرین» استنباط خواننده چنین خواهد بود که وقتی عذاب «کافرین» چنین است، عذاب کسانی که در کفر مبالغه ورزیده اند، چگونه خواهد بود؟ (لابد شدیدتر و سخت تر)

* با توجه به این که «سعیر» همان جهنم و عموماً جایگاه کافران است و به خاطر محل شکنجه بودن، به هیچ وجه جای خوبی نیست، آوردن کلمات «سلاسل» و «أَغْلَالاً» چه توجیهی دارد؟
○ خداوند در این دنیا انسان را آزاد گذاشته (إِمَّا شَاكِرًا وَّ إِمَّا كَفُورًا) و راه راست را نیز به وی نشان داده است. اما انسان کافر این راه را نپیموده. از این رو در آخرت آزادی حرکت از وی گرفته خواهد شد و «سلاسل» (زنجیرها) پای وی را از حرکت باز خواهند داشت و «أغلال» (طوق های آهنی)، مانع حرکت گردن و دست های وی خواهند شد. بنابراین، می توان چنین استنباط کرد که کیفر قدر آزادی و اختیار در این جهان را ندانستن، در آخرت به غل و زنجیر کشیده شدن در جهنم است.

* در آیه ی پنجم این سوره ی مبارکه (سوره ی انسان)، لفظ «الأبرار» به کار رفته است. و می دانیم که در قرآن این لفظ فقط برای انسان های مکلف به کار می رود و لفظ معادل آن، یعنی «الْبِرَّةَ»، منحصرأ در مورد فرشتگان به کار رفته است^{۲۸}؛ چرا؟!
○ «الأبرار» جمع قلّه است و به مصداق آیه ی شریفه ی ۱۰۳ سوره ی یوسف (وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ)^{۲۹}، فقط اندکی از مردم جزو «أبرار» هستند و این گروه مجموعه ی نسبتاً اندکی را تشکیل می دهند. از این رو مناسب آمد که از صیغه ی وزن قلّه درباره ی آن ها استفاده شود و برای فرشتگان که همگی جزو «أبرار» هستند، از لفظ «بِرَّةَ» استفاده شود که برای جمع کثرت به کار می رود.

* چرا

در آیه ی «إِنَّ الْأَبْرَارَ

يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا

كَافُورًا»^{۳۰}، به جای «كأس» از «زجاجه» استفاده

نفرموده است؟

○ چون «كأس» به جام پر از شراب اطلاق می شود و اگر خالی باشد، آن را «زجاجه» می نامند.

* در آیه ی ۵، فعل «يشربون» متعدی به حرف جرّ «مِنْ» (يشربون مِنْ) و در آیه ی ۶، فعل «يشرب» متعدی به حرف جرّ «بِ» شده است. آیا فعلی که متعدی به «مِنْ» گردیده با فعلی که متعدی به باء شده است، از نظر معنی با هم تفاوت دارند؟

○ بلی. عبارت «يشربون مِنْ» در مورد «أبرار» به کار رفته است و عبارت «يشرب بها» در مورد «مقربان» درگاه حق. و در حدیث مشهوری آمده است:

«حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ». به همین دلیل است که برای ابرار از فعل «يشربون مِنْ» و برای مقربان از فعل «يشرب بها» استفاده شده است. اما این که چگونه از مفهوم این دو آیه، به تفاوت مقام و منزلت «أبرار» و «مقربان» پی می بریم، به توضیح نیاز دارد:

۱. ابرار از جامی می نوشند که برای آن ها آورده می شود. اما مقربان در کنار چشمه اند و هم از دیدن چشمه ی جوشان شراب بهشتی لذت می برند و هم از نوشیدن آن.

۲. ابرار از جامی می نوشند که آمیخته به کافور است (خالص نیست) و مقدار آمیختگی، به اعمال آن ها در دنیا بستگی دارد. اما مقربان از «سرچشمه» می نوشند، بی آن که به چیزی آمیخته شده باشد (شراب

بهشتی خالص).

۳. متعدی شدن فعل «یشرب» به حرف جرّ بَاء،

معنی سیراب شدن را نیز القا می کند (یعنی هم کنار سرچشمه اند و هم از آن شراب بهشتی خالص سیر می نوشند). اما فعل «یشربون» که متعدی به «من» شده است، این معنا را القا نمی کند و «یشربون من» به معنای «سیراب شدن از» نیست.

۴. با توجه به آیه ی ۶ و عبارت «عِبَادَ اللَّهِ يَفْجَرُونَهَا تَفْجِيرًا»، مقربان درگاه حق به هر طرف بروند، می توانند مسیر حرکت چشمه را به سمت خود تغییر دهند.^{۳۱}

* در آیه ی «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حَيْثُ مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأُسِيرًا»^{۳۲}، مرجع ضمیر «ه» در کلمه ی «حَيْثُ» کیست؟

○ این ضمیر می تواند:

۱. از باب «اِثَار» به «الطعام» برگردد؛

۲. از باب «احسان» به «الإطعام» برگردد؛

۳. و از باب «اخلاص» در عشق به خدا، به «اللّه» برگردد. و آیه ی بعد مبین همین معناست. لیکن اگر مرجع این ضمیر «اِثَار» باشد، همه ی این معانی را در بر خواهد گرفت.

* آیا آوردن الفاظ «مسکین»، «یتیم» و «أسیر» در این آیه و به این

ترتیب، برای القای مفهوم خاصی صورت گرفته است یا خیر؟

○ آوردن نام سه گروه از افراد جامعه به ترتیب یاد شده، ممکن است به منظورهایی که به آن ها اشاره می کنیم، انجام پذیرفته باشد:

۱. این ترتیب براساس رتبه و شدت نیازمندی صورت گرفته است: «مسکین» به کسی اطلاق می شود که علی اللوام محتاج کمک است و از جمله کسانی است که مستحق دریافت زکات هستند. «یتیم» الزاماً نیازمند نیست و چه بسا دارای ثروت و مکنت نیز باشد. از این رو، اطعام او، از باب وجوب (در صورت محتاج بودن) یا داوطلبانه خواهد بود. اما «أسیر» ممکن است کافر باشد و اطعام او بر مسلمانان واجب نیست، بلکه حاکم یا ولی امر و وظیفه ی اطعام او را بر عهده دارد. از این روست که ابتدا «مسکین»، سپس «یتیم» و آن گاه «أسیر» ذکر شده است.

۲. تقدیم و تأخر به اعتبار کثرت عددی صورت گرفته است:

بدیهی

است که «مسکین» از «أیتام»

بیشترند و «أیتام» از «أسرا» که فقط در

زمان جنگ پیدا می شوند، افزون ترند!

۳. ممکن است این تقدیم و تأخر به اعتبار قدرت

تصرف هر گروه باشد: زیرا «مسکین» آزاد است به

هر کاری که می خواهد دست بزند، اما این آزادی برای

«یتیم» تا زمان رسیدن به سن رشد محدود است و

«أسیر» مجاز به هیچ کاری نیست، مگر با اجازه ی

حاکم یا ولی امر.

* در آیه ی «لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا»^{۳۳}:

الف) چرا حرف نفی «لا» دو بار تکرار شده

است؟

ب) چرا به جای فعل «ترید» از فعل «نطلب»

استفاده نشده است؟

○ تکرار «لا» نفی به خاطر آن است که درخواست

«پاداش» و «سپاس» هر دو نفی شده باشند؛ چه به

صورت مفرد و چه با هم. زیرا عدم تکرار آن ممکن

است موهم این معنا باشد که «پاداش» نخواهند، اما

«تشکر و سپاس» بخواهند.

اما علت این که از فعل «نطلب» به جای

«ترید» استفاده نشده آن است که امکان دارد،

شخص چیزی را بخواهد اما طلب نکند، و با

آوردن فعل «لا ترید»، خواست و اراده را نفی کرده

که «طلب» هم بخشی از آن است. به عبارت

دیگر، نفی اراده رساتر و بلیغ تر از نفی طلب

است.

زیرنویس

۱. هل أتى على الإنسان حين من الدهر لم يكن شيئاً مذكوراً.
۲. آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود؟!۹
۳. تحقیقاً ما انسان را آفریدیم.
۴. تحقیقاً ما انسان را از نطفه‌ای مخلوط آفریدیم (انسان/۲).
۵. و تو را در حالی که چیزی نبود، قبلاً آفریده‌ام (مریم/۹).
۶. ما انسان را از نطفه‌ای مختلط آفریدیم، و او را می‌آزماییم. (بدین جهت) او را شنوا و بینا قرار دادیم.
۷. ما خود به تنهایی انسان را آفریدیم.
۸. و گفتند: «آیا تنها بشری از خودمان را پیروی کنیم؟» (قمر/۲۴)
۹. شما جز بشری مانند ما نیستید (یس/۱۵)
۱۰. و نشانه‌ی دیگری برای آنان این که: ما نیاکانشان را در کشتی انباشته، سوار کردیم (یس/۴۱).
۱۱. تا وقتی که در کشتی‌ها باشید و آن‌ها با بادی خوش، آنان را ببرند (یونس/۲۲).
۱۲. یا کودکانی که بر عورت‌های زنان وقوف حاصل نکرده‌اند (نور/۳۱). ضمناً کلمه‌ی «طفلاً» در آیه‌ی ۵ سوره‌ی مبارکه‌ی حج را، هم می‌توان مفرد به شمار آورد و هم جمع.
۱۳. همان که مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید و اوست ارجمند و آمرزنده.
۱۴. و او را به اسحاق که پیامبری از جمله‌ی شایستگان است، مژده دادیم (صافات/۱۱۲).
۱۵. شما بدون شک به خواست خدا در حالی که سر تراشیده‌اید و موی و ناخن کوتاه کرده‌اید، با خاطری آسوده به مسجد الحرام در خواهید آمد (فتح/۲۷).
۱۶. در این خصوص به آیات ۴۱ و ۴۲ سوره‌ی «مائده» و آیه‌ی ۴۷ سوره‌ی «توبه» رجوع کنید.
۱۷. ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد یا ناسپاس.
۱۸. و از بندگان من اندکی سپاسگزارند (سبأ/۱۳).
۱۹. آیات ۵ تا ۲۲. در ضمن خداوند فقط در آیه‌ی ۴ این سوره به مجازات کافران اشاره می‌کند.
۲۰. هر که را خواهد به رحمت خویش درمی‌آورد، و برای ظالمان عذابی پر درد آماده کرده است (انسان/۳۱).
۲۱. اگر کفر ورزید، خدا از شما سخت بی‌نیاز است و برای بندگان کفران را

خوش نمی‌دارد، و اگر سپاس

دارید، آن را برای شما می‌پسندد، و هیچ

بردارنده‌ای، بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد. آن‌گاه بازگشت

شما به سوی پروردگارتان است و شما را به آنچه می‌کردید خبر

خواهد داد، که او به راز دل‌ها داناست (زمر/۷).

۲۲. زمر/۳.

۲۳. زمر/۷۱ و ۷۳.

۲۴. ما برای کافران زنجیرها و غل‌ها و شعله‌های سوزان و آتش

آماده کرده‌ایم (انسان/۴).

۲۵. و محفلی برای ایشان آماده ساخت (یوسف/۳۱).

۲۶. و هرچه در توان دارید آماده کنید (انفال/۶۰).

۲۷. و اگر به راستی اراده‌ی بیرون رفتن داشتند، قطعاً برای آن

ساز و برگ‌گی تدارک می‌دیدند (توبه/۴۶).

۲۸. بایئدی سَفَرَةَ، کِرَامَ بَرَّةَ (به دست فرشتگانی، ارجمند و

نیکوکار) (عس/۱۶-۱۵).

۲۹. و بیشتر مردم-هرچند آرزومند باشی، ایمان آورنده نیستند.

۳۰. به یقین ابرار و نیکان از جامی می‌نوشند که با عطر خوشی

آمیخته است (انسان/۵).

۳۱. به اعتقاد برخی مفسران این آیه، مقربان عصایی از طلا به

دست دارند و به هر طرف که بروند می‌توانند آن را بدون هیچ زحمتی

روی زمین بکشند و جویباری از شراب بهشتی را با خود همراه کنند

تا هرگاه اراده کردند، از آن بنوشند.

۳۲. و به پاس دوستی خدا، بینوا و یتیم و آسیر را خوراک می‌دادند

(انسان/۸).

۳۳. پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم (انسان/۹).